

سرگذشت دو دختر کردستانی

نویسنده: منصور رضایی



نام کتاب: سرگذشت دو دختر کردستانی

نویسنده: منصور رضایی

صفحه آرای و طرح جلد: افسانه محمدنیا

چاپ و نشر: انتشارات آمیار

قیمت: تومان

نوبت و سال چاپ: یکم - ۱۳۹۹

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک:

سرشناسه: رضایی، منصور، ۱۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور: سرگذشت دو دختر

کردستانی - منصور رضایی

مشخصات نشر: آمیار ۱۳۹۹

مشخصات ظاهری: ۱۵۰ ص

شابک:

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: رمان

شناسه افزوده:

رده بندی کنگره:

رده بندی دیویی:

شماره کتاب شناسی ملی:



مرکز پخش: سنندج، خیابان شهدای جنوبی، بازارچه کتاب، (پاساژ عزتی).

طبقه اول. انتشارات آمیار

تلفن: ۰۸۷ - ۳۳۱۵۳۶۲۵ - ۰۹۱۸۳۷۲۱۶۹۱

«حق چاپ محفوظ است»



دیساجہ نویسنده:

خواننده محترم داستانی که ہم اکنون پیش رو دارید عنوان کتابی است، از سرگذشت دو دختر کردستانی که به موجب بهاران و تجاوز حکومت مرکزی عراق به کردستان خود مختار عراق صورت گرفت، که زندگی خانواده آنان تحت الشعاع دو مقوله بالا قرار گرفت، این آثار برگرفته از حداقل واقعیاتی است که در قالب یک کتاب به رشته تحریر در آوردم، امید و تلاش دارم هر آنچه توجه خوانندگان را جلب و جذب کند، توان خود را به کار بگیرم، تا مطالب مفید، آموزنده و درخور توجه به نظر آید، گرچه همه باور دارند نمونه‌های فراوانی از این قبیل افراد و خانواده‌ها هستند که به نحوی سرنوشت و آتیه آنان را تحت تأثیر این رویدادهای ساخته و پرداخته دست بشر قرار گرفته است، لذا طول عمر سرگذشت ما آدمیان باهم متفاوت بوده، یکی بلند مدت دیگری کوتاه مدت ولی آنچه مرا موظف کرد سرگذشت تلخ و دامنه دار این دو دختر کرد است که سالیان متمادی آنها را همراهی نموده، که نیازمند است برای جلب توجه و برداشت درست خاطرات آنان به صورت مجزا و جداگانه به شرح حال آنها پردازم، نخست به یاری حق گذشته مریم را مرور می‌کنیم.



فهرست مطالب

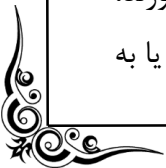
صفحه	عنوان
۷.....	<u>فصل ۱</u>
۱۹.....	<u>فصل ۲</u>
۳۳.....	<u>فصل ۳</u>
۵۵.....	<u>فصل ۴</u>
۷۳.....	<u>فصل ۵</u>
۹۷.....	<u>فصل ۶</u>
۱۳۳.....	<u>فصل ۷</u>



فصل ١

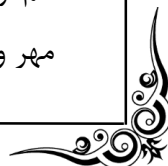


همانگونه که در بالا اشاره شد خانواده او اهل یکی از شهرهای کردستان عراق است، کردستان خودمختار برای کسب خود مختاری و استقلال همواره با حکومت مرکزی عراق در جنگ و جدال بود که سرانجام پس از چند دهه مبارزه و پرداخت هزینه‌های هنگفتی، از جمله قربانی دادن ده‌ها هزار شهید و مجروح، و بمباران مکرر شهرها و روستاهای کردستان که به طور میانگین روزی دو مرتبه از زمین و هوا مورد هجوم نیروهای عراقی قرار می‌گرفت، که ابعاد آن بمباران به حدی گسترده و فراگیر بود که توجه جامعه جهانی را به خود جلب نمود، که به همین جهت رژیم حاکم بر عراق بارها از طرف سازمان ملل و بسیاری دیگر از کشورهای جهان محکوم شد، که متأسفانه شرح و توضیح این جنایات از توان قلم و زبان خارج است، جنایت حکومت مرکزی عراق باعث شد که در این زمینه ده‌ها فیلم و سریال تولید و ساخته شود، آثار و تبعات این بمباران کم‌نظیر کم و بیش به معرض نمایش بیشتر ملل دنیا درآمد، و بهانه‌ای شد برای سازمان‌های حقوق بشر که از این مناطق بازدید به عمل آورند، تا از نزدیک متوجه عواقب و آثار آن مواد شیمیایی بشوند، طلوع و یا به





عبارتی به دنیا آمدن [مریم] همانند ده‌ها هزار نفر دیگر که در این مناطق ساکن بودند، بدور از صدمات جبران‌ناپذیر این بمباران نبودند، مصادف بود با بمباران شیمیایی شهر حلبچه که مریم در آن ایام شهر و دیارش آماج حملات پی‌درپی نیروهای بعثی قرار می‌گرفت، نامبرده در آن تاریخ طفلی بیش نبود که هفتاد درصد از اقوام از جمله پدر و مادرش را از دست داد، این نوزاد چند ماهه که چشم انتظار کمک جوامع انسانی بود، در کمال ناباوری نیمی از ساکنین شهر و دیارش طعمه زیاده‌خواهی دنیاپرستان و از خدا بی‌خبران شد، که امروز بازماندگان این وقایع تاریخی و دردناک طعم تلخ این بمباران‌ها که نیمی از عزیزان آنان قربانی و بقیه به نوعی دست‌خوش عوارض ناشی از پخش آن مواد شیمیایی شده‌اند، که تا زنده‌اند، و دنیا دنیاست تبعات آن در جسم و جان و محیط زیست آنها همه را همراهی می‌کند، این طفل معصوم و بازمانده از والدین خود که همه اقوام و آشنایان او گشته و یا مصدوم شیمیایی شده بودند در زیر آسمان آلوده به موار شیمیایی نفس آخر را می‌کشید، چشم به راه کمک یک بنده خدایی بود، که دست او را بگیرد که شاید نفس تازه‌ای در او بدمد، ناگهان خواست قلب پاکش به آفریده‌اش خدای ناجی رسید و یک نفر ارتشی را مأمور نجات او کرد این مأمور خیر و انساندوست که اهل یکی از شهرهای شمال ایران بود، که گویا از قبل فرزندی دختر به نام مریم داشته که به هر دلیل من‌نویسنده هم از جزئیات آن آگاهی ندارم فوت می‌کند، و خدای رحمن و رحیم، مهر و عاطفه این طفل خوش قلب را در دل این مرد آروزمند می‌کارت،



و متقابلاً مهر و محبت مرد خیر نیز در دل آن طفل بی کس می‌نشیند، هنگامیکه مرد خیر مجذوب سیمای این دختر مظلوم می‌افتد، تصمیم می‌گیرد او را به فرزندی بگیرد، و به پاس تقدیم این لطف و کرم خداوند مهربان، آغوش مهربانی خود را نثار این رحمت الهی می‌کند، مرد خیر با در میان گذاشتن موضوع پذیرش این طفل پاک با همسر خویش که دلبند خود را از قبل از دست داده بودند، همسرش از خدا خواسته از این اقدام خداپسندانه که بی حکمت و مصلحت خداوند نیست استقبال قلبی می‌کند، و به موجب این اقدام نیکوکارانه فرزند تنی آنها که مریم نام داشت، با توافق طرفین نام مبارک مریم را برای او برگزیدند که به شکرانه این هدیه الهی و انتخاب نام نیک حضرت مریم مقدس بر روی آن، با دعوت از انبوه کثیری از مردم یک ولیمه شادی بخش تدارک دادند، با پا نهادن مریم مقدس، مریم بی کس و نشان، مریم بازمانده از جنگ آمار خانواده آقای نیک‌بین اکنون پنج نفر شده‌اند، و آقای نیک‌بین کلیه مقدمات و مراحل قانونی فرزندپذیری را به لحاظ قانون جمهوری اسلامی انجام داده، و مریم نیز زیر مجموعه آن خانواده شمالی شد و اسم آن در پشت شناسنامه پدر و مادرش ثبت گردید که فرزند قانونی آنها می‌باشد، با ورود مریم به جمع خانواده حال و هوای ماتم و عزا که رنگ سیاهی بر سیمای خانواده سایه انداخته بود، به تدریج رخت بر بست و روح معنوی شادی‌بخش جایگزین آن شد، پیدا بود که برکت این عمل به طور روز افزون بر همگان به ویژه خانواده مهمان‌پذیر آقای نیک‌بین ملموس و هویدا بود و آنان با مشاهده اقدام مثبت خود به



موازات این که خودشان احساس آرامش می‌کردند به مراتب تأثیر مثبتی در اندیشه خود و اطرافیان باقی گذاشته بود، حرکت انسان دوستانه نیک بین باعث شد که این اقدام به یکی دو تا ختم نشود، این اقدام عمل به گونه‌ای بازتاب پیدا نمود که در پی آن به شکل متفاوت در مردم ایجاد انگیزه کرد، و بسیاری دیگر از خانواده‌ها که مشکل مشابه مشکل آنها داشتند به پیروی از اقدام نیک آقای نیک بین، و در همین راستا نمونه‌های دیگری از این قبیل انجام دهند، به انضمام پیام مثبت خانواده آقای نیک بین در فرزند گرفتن مریم، بسیاری بر این باور بودند و امید داشتند این حرکت بی‌سابقه که در نوع خود کم نظیر بود در سراسر کشور، استان تداوم داشته باشد، رفتار و منش مبتکرانه نیک بین مصداق همین عبارتی است که آدمیزاد اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند، که عضوی به درد آورد روزگار، نماند دگر عضوها قرار، شخص نیکوکار نیک بین با مشاهده مصیبت وارده که در اثر بمباران بوجود آمده بود، دریافت که او هم عضوی از این افراد جامعه است که هدف بی‌رحمانه‌ترین سلاح‌های شیمیایی قرار گرفته، به محض دیدن آثار آن جنایت تاریخی جایز ندانست که بی‌تفاوت دست روی دست بگذارد، اندیشه‌اش او را وادار نمود که ما هم بنده خدا هستیم و نیاز داریم یکدیگر را دریابیم و به کمک و یاری هموعان خود بشتابیم. زیرا خالق همه ما انسانها خدایی است که از او به نیکی هنر و گوهر یاد می‌کنند. او طاقت و تحمل بار مصیبت را نداشت، این شد که بار مسئولیت طفلی شیرخوار را به دوش بکشد و با افتخار آن دختر یتیم را به فرزند قبول

